

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۵	تاریخ	۱۴۰۰/۰۶/۲۷
عنوان ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات				
عنوان ۲	مبحث ششم: تجری				
عنوان ۳	مطلب اول: حرمت یا عدم حرمت فعل متجری به				
عنوان ۴	بخش اول: ادله ثبوت حرمت فعل متجری به				
عنوان ۵	دلیل چهارم: آیات و روایات				
عنوان ۶	نقد استدلال به دسته دوم روایات - دسته سوم روایات				

مرور درس گذشته

بحث ما در دسته دوم از روایاتی بود که برای اثبات حرمت تجری به آنها استدلال شده یا می توان استدلال کرد؛ و آن روایاتی بود که بر عقاب بر رضای به فعل معصیت دلالت دارند. گفته می شود که متجری که قصد معصیت داشته، راضی به فعل معصیت بوده است، بنابراین اگر رضای به فعل معصیت، عقاب آور است، پس فعل متجری، عقاب آور خواهد بود. روایات این دسته را در جلسه قبل خواندیم:

«الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّلْخِلِ مَعَهُمْ فِيهِ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَإِثْمُ الرِّضَا بِهِ»^۱

آن کس که از کار مردمی خشنود باشد، چونان کسی است که همراه آنان بوده و هر کس که به باطلی روی آورد، دو گناه بر عهده او باشد، گناه کردار باطل، و گناه خشنودی به کار باطل.

و یا روایات مربوط به قاتلین امام حسین علیه السلام و استشهاد به آن آیه کریمه:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَرْقَطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

«فَأَنْتَ إِذَا لَا تَرَى الْقَاتِلَ إِلَّا مَنْ قَتَلَ أَوْ مَنْ وُلِيَ الْقَتْلَ؟ أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِ اللَّهِ «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ فَأَيُّ رَسُولٍ قَتَلَ الَّذِينَ كَانُوا مُحَمَّدٌ عليه السلام بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَيْسَى رَسُولٌ وَإِنَّمَا رَضُوا قَتْلَ أَوْلِيَتِكَ، فَسَمُّوا قَاتِلِينَ»^۲

۱. همان؛ ح ۱۲؛ نهج البلاغه؛ حکمت ۱۵۴.

۲. وسائل الشیعة؛ ابواب امر و النهی، باب ۵، ح ۱۴؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳.

آیا تو قاتل را فقط کسی می دانی که خودش مباشرةً به قتل پرداخته باشد؟ آیا این قول خداوند را نشنیده ای که فرمود: «پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن و آنچه گفتید را آوردند؛ پس اگر راست می گوئید چرا آنها را به قتل رساندید؟!» کدام رسول بود که کسانی که با حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودند او را به قتل رسانده بودند در حالی که بین آن حضرت و حضرت عیسی علیه السلام هیچ رسولی نبوده است؟ آنها راضی به قتل آن رسولان شدند، لذا [خداوند در آیه کریمه] آنها را قاتل خطاب می کند.

افزون بر این روایات، آیاتی نیز وجود دارد که مؤید این است:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱؛

و از عذابی [که نتیجه گناه، فساد، نزاع، اختلاف و ترک امر به معروف و نهی از منکر است] بپرهیزید، [عذابی] که فقط به ستمکاران از شما نمی رسد [بلکه وقتی نازل شود، همه را فرا می گیرد، ستمکاران را به خاطر ستم و اهل ایمان را به سبب اختلاف و نزاع و ترک امر به معروف و نهی از منکر] و بدانید که خدا سخت کیفر است.

که هم در تفسیر این آیه و هم در روایات به مضمون این مطلب تکرار شده که خدای متعال، عده ای را عقاب می کند؛ نه به دلیل اینکه مرتکب معصیتی شده اند، بلکه به این دلیل که راضی بودند به معصیتی که دیگران انجام دادند. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ * لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولِيكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲؛

و چون سوره ای نازل شود که: [در آن سوره از آنان خواسته اند] به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید؛ ثروتمندان و قدرتمندان [منافق] از تو اجازه می خواهند [که در جهاد شرکت نکنند] و می گویند: بگذار که ما با خانه نشینان باشیم. * آنان راضی شده اند که با خانه نشینان باشند!! بر دل هایشان مهر تیره بختی زده شده پس [به همین سبب] آنان [منافع جهاد در راه خدا و بهره های آخرتی آن را] نمی فهمند. * ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان هایشان جهاد کردند، اینانند که همه خیرات [دنیا و آخرت] برای آنان است و اینانند که رستگارند.

اینکه می فرماید: «اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ»، نشان دهنده این است که آنها می خواستند مرتکب معصیت نشوند، و با اذن رسول خدا جهاد نکنند؛ بعد خدا می فرماید: «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ»، یعنی استیذان در اینجا عذر نخواهد بود؛ زیرا آنها رضایت داشتند از اینکه با قاعدین باشند. و همچنین در جای دیگر می فرماید:

۱. سوره انفال: ۲۵.

۲. سوره توبه: ۸۶-۸۸.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ * وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾؛

و اینگونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، که برای فریب مردم همواره گفتاری باطل ولی به ظاهر آراسته و دلپسند به یکدیگر القاء می کنند، و اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند، پس آنان و آنچه را به دروغ به هم می بافند واگذار * [ما به عنوان آزمایش بندگان از القای گفتار باطل توسط شیاطین انس و جن به یکدیگر مانع نشدیم] تا دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن القائات متمایل شود، و آن را بپسندد و [برای رسیدن به منت های شقاوت که کیفر لجاجت و عناد آنان است] هر عمل زشتی را که بخواهند انجام دهند، نهایتاً انجام دهند.

که این «لِيَرْضَوْهُ» در سیاق معصیت آمده است و این نیز خودش در سیاق ذکر معاصی آمده است.

نقد استدلال به دسته دوم روایات

ما چهار مطلب در رد استدلال به این آیات و روایات آورده ایم که در طی این چهار مطلب، روشن خواهد شد که این آیات و روایات، ربطی با مسأله حرمت تجری ندارد:

مطلب اول: منابع دینی، جامعه، یک واحد حقیقی است. جامعه که شکل می گیرد، یک شخصیت پیدا می کند که این شخصیت اجتماعی، زائد بر شخصیت فردی است که اگر مطابق با شخصیت فردی بود، شخصیت فردی با شخصیت اجتماعی هماهنگ می شود؛ اما اگر شخصیت اجتماعی، مطابق با شخصیت فردی نبود، یا تقیه پیش می آید یا نفاق؛ یعنی اگر جامعه، جامعه صالحی باشد، ولی آن شخصی که درون این جامعه زندگی می کند، با این جامعه همراهی نداشته باشد و آن شخصیت اجتماعی را قبول نداشته باشد، اما با آن زندگی کرده و تظاهر به موافقت می کند، این نفاق است؛ اما اگر شخصیت اجتماعی، شخصیت فاسدی باشد ولی شخصیت فردی، نمی خواهد با آن شخصیت فاسد هماهنگ شود، این تقیه است؛ بنابراین تقیه، ضد نفاق است، نه اینکه نوعی نفاق باشد.

بنابراین جامعه یک شخصیت اجتماعی دارد که شخصیت فردی، می تواند خود را مندرک در شخصیت اجتماعی کند و می تواند خود را مندرک در شخصیت اجتماعی نکند. این نکته ای است که ما می گوئیم سخن ما با سخن آقای مطهری و آقای مصباح رحمته الله علیه تفاوت دارد. مرحوم آقای مصباح رحمته الله علیه که اصلاً معتقد به شخصیت اجتماعی نبودند و مرحوم آقای مطهری، معتقد بودند به شخصیت اجتماعی، ولی نه به این شکلی که شخصیت فردی مستقل است و استقلالش می ماند و می تواند خود را مندرک کند و می تواند خود را مندرک نکند.

مطلب دوم: آنچه موجب می شود که شخصیت فردی، جزوی از آن شخصیت اجتماعی به شمار آید و مندرک در شخصیت اجتماعی بشود، رضایت این فرد به آن شخصیت اجتماعی و جهت گیری و رفتارهای شخصیت اجتماعی است. این رضایت فرد است که فرد را با آن شخصیت اجتماعی همراه می کند.

اینکه ما در روایات داریم که اقل مراتب نهی از منکر، اعتراض قلبی است و یا نهی از منکر قلبی است، این نهی منکر قلبی به معنای عدم رضایت حقیقی به آن فعل منکر اجتماعی است؛ پس ملاک در اینکه یک انسان فرد و یک شخصیت فردی، بخشی از شخصیت اجتماعی بشود و یا نشود، رضایت و عدم رضایت اوست. بر این مطلب، آیات و روایات فراوانی دلالت دارد. آن فرمایش بلند حضرت امیر علیه السلام، صریح در این مطلب است که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقْرُ نَاقَةٍ تُمُودَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَوْهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ ﴿فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ﴾»^۱؛

ای مردم، جز این نیست که خشنودی و خشم است که مردم را بر محوری جمع می‌کند. غیر این نبود که ناقه تُمود را یک نفر پی کرد، اما عذاب خداوند همه را گرفت، چون همگان به آن برنامه رضایت دادند، خداوند سبِحان فرمود: «همه آن را پی کردند، پس همه پشیمان شدند».

یعنی همه آنهایی که راضی به آن کار بودند، شخصیت اجتماعی واحدی را تشکیل می‌دهند که در اینجا، آن فعل فردی که با رضایت، تشویق و پشتیبانی جامعه انجام بگیرد، فعل جامعه به شمار می‌آید؛ در اینجا، دست، دست فرد است؛ اما فاعل، جامعه است.

پس ملاک انضمام فرد به شخصیت اجتماعی که در نتیجه آن، فعل فرد، فعل جامعه شناخته می‌شود، و فعل جامعه، فعل فرد شناخته می‌شود، ملاکش رضایت فرد به فعل جامعه و رضایت جامعه به فعل فرد است؛ لذا در روایات وارد شده است:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:
«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِذَنْبِ الْخَاصَّةِ إِذَا عَمِلَتْ الْخَاصَّةُ بِالْمُنْكَرِ سِرًّا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَعْلَمَ الْعَامَّةُ فَإِذَا عَمِلَتْ الْخَاصَّةُ بِالْمُنْكَرِ جَهَارًا، فَلَمْ تُغَيِّرْ ذَلِكَ الْعَامَّةُ، اسْتَوْجَبَ الْفَرِيقَانِ الْعُقُوبَةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲؛

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای مردم، خداوند متعال عموم را به واسطه گناه برخی از مردم عذاب نمی‌کند، مشروط به اینکه گناه‌کنندگان پنهانی و بدون اطلاع عموم مبادرت به عصیان نمایند؛ ولی اگر علنی و در حضور عموم مرتکب نافرمانی خدا شوند و عامه مردم نیز به اعمال ایشان اعتراض نکرده و آنها را از گناه باز ندارند، البته هر دو گروه مستحق عقوبت خداوند متعال می‌شوند.

عدم اعتراض، در اینجا به معنای رضایت است.

و همچنین در روایت دیگر که می‌فرماید:

الْإِمَامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي حَدِيثٍ قَالَ:

۱. نهج البلاغه؛ خطبه ۲۰۱.

۲. وسائل الشیعة؛ ابواب الامر و النهی، باب ۴، ح ۱.

«لَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ وَأَمَرَهُ أَنْ يُخَسِفَ بِبَلَدٍ يَشْتَمِلُ عَلَى الْكُفَّارِ وَالْمُجَارِ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ يَا رَبِّ أَخْسِفْ بِهِمْ إِلَّا بِفُلَانٍ الزَّاهِدِ؟ - لِيَعْرِفَ مَاذَا يَأْمُرُهُ اللَّهُ فِيهِ - فَقَالَ: أَخْسِفُ بِفُلَانٍ قَبْلَهُمْ. فَسَأَلَ رَبُّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ عَرَفَنِي لِمَ ذَلِكَ وَهُوَ زَاهِدٌ عَابِدٌ؟ قَالَ: مَكَنْتُ لَهُ وَأَقْدَرْتُهُ فَهُوَ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ يَتَوَقَّرُ عَلَى حُبِّهِمْ فِي غَضَبِي!»^۱

ما گفته ایم که فقه اجتماعی است که انسان را نجات می دهد؛ نه فقه فردی. رفتار فقیهان^۲ اجتماعی است که موجب نجات می شود، نه رفتار فردی تنها. شاهد اینجاست که می فرماید: «وَكَانَ يَتَوَقَّرُ عَلَى حُبِّهِمْ فِي غَضَبِي»؛ که این شخص با اینکه می دید اینها چهار مرتکب گناه می شوند، آنها را دوست داشت؛ (و به این علت که زاهد بوده و علم او به ضلال فعل گمراهان بیش از دیگران بوده و آنها را نهی نکرده، لذا در عذاب مقدم می شود).

این مسأله بسیار مهمی است؛ لذا گفته ایم که منشأ این رضایت، محبت است؛ آنوقت است که مسأله نقش محبت محمد و آل محمد علیهم السلام در کل بافت اجتماعی جامعه اسلامی معلوم می شود، که آنچه اختیار را از اشرار جدا می کند، حب محمد و آل محمد علیهم السلام است.

مطلب سوم: در روایات امر به معروف و نهی از منکر - من جمله همین روایتی که بیان کردیم - بیان شده است که ملاک در عقاب، عامه مردم، بر معصیتی که خواص آنها مرتکب شدند، رضایت عامه به فعل خواص است که جنایات و خلاف آنها را می بینند و سکوت می کنند و خداوند در قرآن این سکوت در برابر خلاف علنی و جهری آنها را رضایت تلقی می کند.

مطلب چهارم: از آنچه گفتیم، معنای «عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ اِثْمَانٌ»^۲ معلوم می شود: بنابراین وقتی کسی در یک فعل اجتماعی داخل می شود - ولو اینکه دیگران آن فعل را انجام دهند و خود او مرتکب آن فعل نشود - این داخل فعل آنها شدن، به معنای این است که به فعل آنها راضی می شود؛ بنابراین اینجا دو فعل مرتکب می شود یعنی دو شخصیت داریم که دو فعل انجام می دهند: یک شخصیت اجتماعی که مرتکب فعل معصیت است و یک شخصیت فردی که او نیز مرتکب معصیت است به این دلیل که چون راضی به فعل فاعلین منکر می شود، شخصیت فردی اش هم مرتکب گناه می شود؛ یعنی در اینجا مرتکب دو گناه می شود.

انسانی که در یک جامعه فاسد زندگی می کند، در ازای هر جنایتی که در آن جامعه صورت می گیرد، دو جرم مرتکب می شود: یک جرم آن جرم خود اجتماع است که فعل او نیز شمرده می شود، و جرم دیگر، جرم شخص اوست که راضی است به فعل جامعه و این از نکات عجیبه قرآنی است که فعل یک جامعه، تنها فعل فاعلین بالمباشره محسوب نمی شود؛ بلکه فعل کسانی که در عمل شرکت نکرده اند اما راضی به فعل آنها بودند نیز حساب می شود و لذا از طرفی آنها شریک در آن فعلند و از طرف دیگر فعلی که خودشان مرتکب شدند، رضاست و این رضا، فعل است و روایات این را فعل حساب می کند؛ این، غیر از نیت معصیت است؛ وقتی کسی در یک جامعه ای است و در یک جامعه، فعل

۱. همان؛ باب ۳، ح ۱۲.

۲. همان؛ ح ۱۲؛ نهج البلاغه؛ حکمت ۱۵۴.

معصیتی را می بیند، و راضی به فعل آنها می شود و در نتیجه رضا، نهی از منکر نمی کند، این عدم نهی از منکر و این عدم امر به معروف او ترک فعل است که ترک فعل نیز فعل به شمار می آید.

بنابراین رضایت به فعل دیگری، غیر از نیت معصیت است؛ رضایت به معصیتی که دیگری مرتکب می شود منجر به دو چیز می شود: یکی اینکه این رضایت، فرد را شریک در فعل قرار می دهد لذا عقاب بر معصیت پیدا می کند و دیگری اینکه این رضایت خود فعلی است که معصیت است زیرا معنای این رضایت، نهی منکر نکردن و ترک واجب است؛ لذا در قرآن کریم می فرماید:

﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَادِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ﴾؛

هرگاه گروهی وارد شوند، هم مسلکان خود را لعنت کنند تا آنکه همه آنان با خفت و خواری در آتش جمع شوند، آن گاه پیروانشان درباره پیشوایانشان گویند: پروردگارا! اینان ما را به گمراهی کشیدند، پس عذابشان را از آتش، دو چندان گردان؛ خدا می فرماید: برای هر کدامتان دو چندان است.

خداوند می فرماید ما هر دو گروه را دو برابر عقاب می کنیم؛ زیرا هر یک از آنها اولاً با دیگری در عمل شریک بوده است، و دوماً هر یک از آنها راضی به فعل دیگری بوده است. با این تفسیر می توان آیه را متوجه شد؛ و الا دو برابر شدن عذاب مستضعفان قابل توجیه نخواهد بود.

بنابراین این آیات و روایات، به ترک امر به معروف و نهی از منکر نظر دارند؛ و ترک امر به معروف و نهی از منکر، خود فی نفسه معصیت است و این ربطی به تجری ندارد که کسی نیت معصیت می کند و مرتکب معصیت نمی شود.

دسته سوم روایات

دسته سوم روایات، روایاتی است که دلالت بر عقاب بر انجام مقدمات فعل حرام دارند. به این دسته از روایات اینگونه استدلال شده که مقدمه فعل حرام، که خود حرام نیست، بلکه مقدمه حرام است و در این روایات بر آن عقاب بار شده است؛ نیت فعل حرام نیز مقدمه فعل حرام است، پس اگر بر مقدمه فعل حرام عقاب بار می شود، بر نیت فعل حرام نیز که کار متجری است، عقاب تعلق خواهد گرفت. این دسته روایات، نظیر صحیحۀ عمر بن خالد:

عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَىٰ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ آكِلَ ثَمَنِهَا وَ شَارِبَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ^۲؛

۱. سوره اعراف: ۳۸.

۲. وسائل الشیعة؛ ابواب ما یکتسب به، باب ۵۵، ح ۳.

عمرو بن خالد گوید: زید پسر امام سجاد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام اینگونه نقل کرد که حضرتش فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شراب، شراب ساز، سفارش دهنده، فروشنده و خریدار شراب مصرف کننده پول آن، شراب خوار، حمل کننده آن و کسی که شراب را برایش می آورند؛ همه را لعنت نمود.

شارب خمر که خود مرتکب فعل حرام شده اما «مُعْتَصِرُهَا وَ بَائِعُهَا وَ مُشْتَرِيهَا وَ سَاقِيهَا وَ آكِلٌ ثَمَنِهَا»، همه مرتکبین مقدمات فعل حرام اند.

روایت دیگر، صحیحه سکونی از امام صادق علیه السلام است:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ»؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در کاری حضور داشته باشد ولی آن را ناپسند دارد مانند کسی است که در آن کار حضور نداشته است و هر کس در کاری حضور نداشته باشد ولی به آن کار رضایت دهد مانند کسی است که خود در آن کار حضور [و شرکت] نموده است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ